**مقاله: زندگی در آنسوی واقعیت**

**فرناندو آرابل**

**منبری، زهره**

نمایشنامه‏های به غایت سورئالیستی‏"فرنالدو آرابل‏"نمایشنامه‏نویس اسپانیایی به 17 جلد می‏رسد. آرابل 57 ساله،نقاش و فیلمساز نیز هست.مدتی از عمرش را در اسپانیا و در زندان‏"فرانکو"دیکتاتور اسپانیا، زندانی بود و از سال 1955 تا به حال در پاریس زندگی‏ می‏کند.مدتی قبل(حدود سه ماه)بخش ادبی مجله‏ نیوزویک در منزل آرابل که نزدیک پارک معروف‏"مونسو" پاریس است با او مصاحبه‏ای داشته که متن آن را می‏خوانید.

س-در نامه‏ای که به کاسترو نوشتید او را یک بختک سنگین نامیدند،درحالی‏که این‏ می‏تواند یک توهین اخلاقی به"بختک‏"ها باشد!

آرابل:"کاسترو و حامیانش از فضای باز و آزادی که در دنیای کمونیست به وجود آمده، سخت خشمگین شده‏اند.امیدوارم سلطنت آنها و سلطه کمونیستی هرچه زودتر به پایان‏ رسد.در سالهای 1960 که هنوز فضای امید و عدالت در حکومت کاسترو وجود داشت، از او حمایت‏ها کردم ولی این روزها برایش یک پیشنهاد کاملا رسمی دارم:"کشور بزرگ من می‏تواند پناهگاه امنی برای او باشد.می‏تواند بیاید اینجا"!اما کاسترو ظاهرا کوبا را دوست دارد.آنجا سه تا حمام گرم برای خودش درست کرده و دارد کیف می‏کند.البته خانهء من،در مقایسه با کاخ مجلل و لوکسی که کاسترو در آن زندگی‏ می‏کند و بدان عادت کرده-آنهم در شرایطی که کودکان کوبائی کارگری می‏کنند و برای‏ تأمین هزینه تحصیل و امکانات بهداشتی،حتی مجبور به کار در مزارع هستند-جای‏ کوچکی است.با اینهمه چون دوست ندارم شاهد محاکمه کاسترو،چنان‏که‏"سسیکو"را محاکمه کردند،باشم،لذا دعوتش می‏کنم بیاید اسپانیا."

س-بیست سال قبل،نامه‏ای شبیه آنچه برای کاسترو نوشته‏اید،برای فرانکو نوشته‏ بودید،در آن موقع چه احساسی داشتید؟

آرابل:"واقعیتش این است که من از فرانکو نفرتی نداشتم،هرچند که او زندانی‏ کردن پدرم،باعث و بانی دردهای بیشماری در زندگی من بود،بله!فرانکو،کاسترو، سسیکو اینها همه‏شان جانوران شگفت‏انگیزی هستند."

س-تازه از مسکو آمده‏اید،نه؟

آرابل:"بله.روس‏ها مشغول ترجمه نامه من به کاسترو هستند.حتی یک ناشر روسی به‏ من می‏گفت که اگر غیر از نامه به کاسترو،آثار ضد کمونیستی دیگری دارم،حاضر است‏ چاپ کند.حالا دیگر روس‏ها از هرکسی که کمونیست بود،نفرت دارند.حتی از برتولت برشت هم با تمسخر یاد می‏کنند چرا که او جایزه ادبی استالین را برده بود. روس‏ها،برای اینکه از نویسنده‏ای که گول ایدئولوژی کمونیستی را خورده،نمونه‏ای‏ بدهند،او را اصطلاحا"آراگون‏"می‏خوانند که منظور همان لویی آراگون شاعر است!"

س-دوست شما سالوادر دالی همیشه می‏گفت:"جنگ ویتنام را دوست دارم.وقتی‏ می‏شنوم که قطاری از خط خارج شده و عده‏ای مرده‏اند،مرگ مسافرینی که در قسمت‏ درجه 1 قطار بوده‏اند،بیش از همه مرا ناراحت می‏کند."آیا به نظر شما دالی فاشیست‏ بود؟

آرابل:"دالی یکی از آنهایی بود که از فاشیسم رنج می‏برد.حتی بسیاری از زندگی‏ خانوادهء عیالش(گالی)در اردوگاههای شلوغ جنگ دوم جهانی سپری شده بود. سوررئالیست‏های دیگر هم،همواره اهل اخلاق بوده‏اند.بنابراین گمان می‏کنم دالی در واقع می‏خواسته با این مخالف‏خوانی‏اش یک نکته اساسی را روشن کند.به طنز گفته.در زمان حکومت فرانکو،دالی می‏گفت دو نفر را خیلی دوست دارم:یکی فرانکو است، دیگری‏"بلوبرد"!"

س-اخیرا فیلمی برای بچه‏ها ساختید به نام‏"اودیسه صلح‏"با بازیگری‏"میکی‏رونی‏"

آرابل:"من‏"میکی‏رونی‏"را دوست دارم،زیرا در فیلم‏هایی که از اینها در دههء 1930 و 1940 در اسپانیا می‏دیدیم،از امریکا کشور افسانه‏ای می‏ساختند که قرین آزادی و معنی و مفهوم آزادی بود.آن موقع ما فکر می‏کردیم که‏"برادران مارکس‏"و"میکی‏ رونی‏"(کمدین‏های معروف)می‏توانند با این کارهایشان،حتی اسپانیا را از سلطهء فرانکو نجات دهند زیرا به نوعی تبلیغ آزادی می‏کردند.وقتی این فیلم را ساختم، "میکی‏رونی‏"روی صحنه بود و داشت در تئاتر"بچه‏های شیرین‏"بازی می‏کرد.اولین‏ بار که دیدمش،به من گفت خوشحالم که کارگردانی این فیلم(اودیسه صلح)با شماست.گمان می‏کردم که از کار من باخبر است.اما علت این نبود،بلکه علت‏ خوشحالی‏اش از همکاری با من آن بود که به نظر او خود من آدم شایسته‏ای هستم.البته‏ مرا مثل خودش که آدم درست و شایسته‏ای است،قیاس کرده بود."

س-اخیرا از بابی‏فیشر(قهرمان شطرنج)دفاع گردید.

آرابل:"فیشر نمونه‏ای از یک نابغه‏ای است که درست درک نشده است.همه علیه او هستند...او را از قهرمانی پائین کشیدند و هیچ کس چیزی نگفت...بعضی‏ها فکر می‏کنند که او دیوانه است.بسیار خوب،ولی همیشه بزرگترین شاعران،برای دیوانه‏ها شعر گفته‏اند."

س-شما"گروه ادبیات وحشت‏"را پایه گذاشته‏اید که لاشه مرغهای سرخ‏شده‏"را در خیابان‏ها به نمایش گذاشت و سمبل‏های وحشت مدرن و جدید را نشان می‏داد.

آرابل:"این واکنشی بود در برابر یک انگیزش سوررئالیستی.یک نوع‏"واتیکان‏"سازی‏ بود در کنار"آندره‏برتون‏"!که همیشه مردم را نفی می‏کردند و کنار می‏گذاشتند. اولین کاری که در این گروه جدید کردیم این بود که هرکس دیگری را نفی می‏کرد.بعد "دیوباردون‏"گاوباز اسپانیولی به ما پیوست که خود این کارآشوبی را میان گاوبازها راه انداخت.یک جمعیت 000/200 نفری او را محکوم کردند،بدون اینکه تحقیقی‏ کرده باشند از چندوچون قضایا."باردون‏"به اتهام اینکه صلح و امنیت را به خطر انداخته،دستگیر شد...بعد یک مصاحبه مطبوعاتی کرد و وسط مصاحبه به عنوان یک‏ کار هنری تحریک‏کننده،سر یک غاز را برید!البته در اینجا با او مخالف بودم زیرا من‏ حیوانات را خیلی دوست دارم و آزار رساندن به آنها را نمی‏پذیرم."

س-ساموئل بکت نامه‏ای نوشت تا بلکه به رهایی شما از زندانهای اسپانیا کمکی کرده‏ باشد.

آرابل:"بله!گمان می‏کنم که اجرای بد نمایش‏"کمدی فرانسوی‏"اش،او را کشت و مرگش را تسریع نمود.نمایش‏"آخر بازی‏"او را با یک بازی بیروح و چهار تا کاراکتر بازی‏ کردند:یک دکور صورتی راه‏راه و سه تا شخصیت اضافی و یک میدانگاهی!آنجا اولین‏ باری بود که بکت را اینگونه محزون و نزار می‏دیدم و دفعه دوم که دیدمش،پس از مرگ‏ زنش بود.بکت می‏خواست جلو کسانی را که نمایش‏هایش را اینطوری بازی و اجرا می‏کنند،بگیرد ولی نمی‏توانست.به من می‏گفت:"می‏دانی؟دیگر کاری نمی‏شود کرد. زیرا موافقت کرده‏ام که کار اجرا و تولید شود"(البته از سر اجبار).من که این وضع‏ را می‏دیدم.از خشم دیوانه شده بودم،چرا که اسباب رنج و آزردگی بکت را فراهم‏ کرده بود.این بود که یک نامه اعتراض‏آمیزی نوشتم(که آخر این چه وضعی است و ا ین‏ چه بلایی است که بر سر نمایش‏های او می‏آورند و...)و آرتور میلر و نیز اوژن یونسکو هم آن را امضاء کردند.روز بعد،نمایش‏"کمدی فرانسوی‏"بکت را که در حال اجرا بود،جمع کردند."

س-گفته‏اید که‏"نوشتن یعنی اینکه آدم ناتوانی‏اش در زندگی کردن را پذیرفته‏"و حالا هم با شگفتی می‏گوئید"رهبران دنیا همه‏شان می‏خواهند نویسنده بشوند"!و...

آرابل:"آره!این روزها نویسندگانی مانند واسلاو هاول،دیگر جزو دولتمردان‏اند. حالا هم برای من فرقی نمی‏کند که مثلا وزیر جنگ فلان کشور بشوم.ولی نوشتن‏ معنایش این است که قصه‏وار زندگی نمی‏کنیم.اگر شکسپیر به جای‏"رومئو"بود،وقتش‏ را تلف نمی‏کرد که بنشیند و"رومئو و ژولیت‏"را بنویسد!لحظه‏ای که می‏نویسم، معنایش این است که چیزی کم داریم."